

نتیجه

باری این بود عقیده ما با برهان و دلیل راجع بقانون دال و ذال و معروف و مجهول و آنچه در طی دو مقاله نگاشته شد بمنزله پیشنهادی است به پیشگاه ارباب ادب و صنادید سخن و انجمن های ادبی طهران و اصفهان و فارس و همدان و خراسان و آذربایجان و هندوستان و افغان و هر جا که رابطه زبان و کتابت با ما دارند و قانون قطعی پس از رسیدن جوابها از طرف انجمن ادبی ایران بوسیله مجله ارمغان و سایر مجلات و جراید بتمام فارسی زبانان جهان ابلاغ خواهد شد و حید

نمناک بیمثال استاد سخن ایرج میرزای جلال الممالک در سن جوانی



« مراثیه در سوگواری استاد »

چنانچه در شماره پیشین در طی شرح حال استاد نگاشته شد شبی که از

طرف انجمن ادبی ایران در وزارت معارف مجلس سوگواری استاد تشکیل و اغلب بزرگان و دانشمندان حضور داشتند و اعضای انجمن هر يك بنظم و نشر وظیفه ادبی خود را در سوگواری استاد ادا میکردند نگارنده ارمغان (وحید دستگردی) نیز بحکم ادای وظیفه خطابه منشور و ترکیب بندی منظوم برسم مرثیت قرائت کرد از آن ترکیب بند که ظاهراً شش بند مفصل اینک دو بند بیشتر بدست نیامد و بقیه با خطابه منشور مفقود شده است

اینک بآنچه باقی است قناعت ورزیده و اگر من بعد بقیه بدست آمد طبع و نشر خواهد شد

مرثیه

فصل فروردین که گیرد هرگلی از خاک سر برد سر در خاک تیره تو گل باغ هنر
 در چنین موسم که شاخ است از شکوفه باردار کرد باد مرگ کند از بن درخت بارور
 از تکرک مرگ در فصل ثمر خیز بهار بوستان فضل و دانش کشت مقطوع الثمر
 رستم دستان شعر (ایرج) قدرخان کلام نا گهان در چاه گور افتاد از کید قدر
 سوک گفتار است ای چشم سخن ور خون بیار مرگ شعر است ای سخن گوچاک کن جامه ببر
 ای کف افسوس اهل معرفت بر کف بسای رفت از کف دستیار فضل و بازوی هنر
 رفت آن کر موی معنی حله ز رفت بافت ای زبان شعر تا هویت دمد شو مویه گر
 انجمن گر تیره خاطر شد زغم نبود شکفت کشت شمع انجمن را صرصر بیداد گر
 در فراق روی گل ای بلبلان زند خوان جغدوش باشید در ویرانه زاین پس نوحه گر
 زیست در محنت سرای خاک پنجاه و سه سال برده پنجاه و سه سال اندر غم و محنت بس
 از زبان شکر نیش خلق را شیرین مذاق در مذاق وی ز جور خلق زهر جان شکر
 ای مهین استاد دانشور جلال ملک فضل آفتاب معرفت دریای در کان تهر
 گر چه از دل می رود هر کس برفت از دیده لیک تو ز دیده در گذشتی و بدل کردی مفر

جاودان زنده است هر کس چون تو میرد نیکنام نیکنام آنکس کر او ماند چو تو زیبا اثر
 زاین جهان کر در بهشت جاودان آرام تست
 جاودان مانند آثار تو زنده نام تست

زود صورت در نقاب خاک پنهان ساختی از جهان جسم جا در عالم جان ساختی
 خاطر روحانین قدس را مجموع و شاد مجمع جسمانیان از غم پیریشان ساختی
 چون نبودی جغد و بلبل بودی از ویرانه ملک آشیان ر کلشن آباد رضوان ساختی
 بود طبع چشمه آب حیات جاودان زان بظلمات لحد رخساره پنهان ساختی
 انجمن را کام شیرین بود از گفتار تو تلخکامش رفتی و از زهر هجران ساختی
 بودی از آب و هوای ری چو خاقانی ملول (۱) ساز و برک دوری ری دایم از آن ساختی
 زی خراسان چند سالی پیش از این کردی سفر رشک فردوس برین ملک خراسان ساختی
 در خراسان جفای اهل ری نگذاشت نیز تا دیگر ره از خراسان جا بطهران ساختی
 عاقبت بر زندگانی برگزیدی مرک را سختی گیتی چنین برخوش آسان ساختی
 هم نشین سعدی و فردوسی طوسی شدی رستی از غولان و خوش با حور و غلمان ساختی
 تا تو بودی خانه شعر و ادب آباد بود رفتی و اینخانه از بنیاد ویران ساختی

ایخوش آن روزیکه از طوس آمدی در ملک ری شام مارا روز چون خورشید تابان ساختی
 ایخوشا آنشب که میدیدم بصد انجمن از شعر شیرین شکرستان ساختی
 خرم آنساعت کر آهنگ سرود نغز خویش جان برقص آورده عقل و هوش حیران ساختی
 یاد از اندم کز شراب چامه نغز و غزل ذوق دانشمند را مست و غزلخوا ساختی
 عمر شادی سخت کوتا هست در کیتی از ان شاد نا کرده بغم دلها گروگان ساختی

(۱) اشاره بقصیده است که خاقانی در ذم آب و هوای ری ساخته گوید

(خاک سیاه بر سر آب و هوای ری الخ)

همچو ژاله صبحدم ننشسته بر رخسار گل جانمی از تابش مهر فروزان ساختی
 چون هلال یکشبه میجستمت با هر دو چشم تا بدیدم ابرویت رخساره پنهان ساختی
 شادمان تو من بغم از هجرت ارزانی شدم
 چون نظامی خوش در یغاگوی خاقانی شدم
 چهار بند از این ترکیب بند که نسخه اصلی است پیدا نشد این دو بند
 در کاغذ های باطله یافت شد تا از این پس چه پیش آید (وحید)

(اعراب در ایران)

« تمهید »

هیچ تردیدی نیست که اعراب (مخصوصاً اعراب حجاز) قومی وحشی و یا بقول مورخین نیمه متمدن و صحراگرد بوده و حکومت و آثار تمدن و اهمیت تاریخی تا ظهور اسلام از خود نداشته و همواره بواسطه موقعیت جغرافیائی آنسر زمین از سائر ملل متمدنه عالم دور و در کنار بوده نه خود و نه دیگران باور بلکه تصور هم نمیکردند که روزی این قوم خشن وحشی بخيال جهانگیری افتاده و مسبب آن انقلاب تاریخی عظیم شده سلاطین مقتدری از میان آنها ظهور کنند مملکتی بان وسعی که کمتر نظیر آن در تاریخ دیده شده تشکیل دهند

بتا بر این سزاوار است که آن عوامل و اسبابی را که محرك و قائد آنها بوده و آن قوم را با اقدام بر این کار بزرگ و داشته شناخته و بانها پی بریم

«عواملیکه اعرابرا بفتح گستاخ کرد»

وقتیکه در تاریخ و وقایع صدر اسلام دقت کنیم می بینیم که يك عده عوامل و علل زیادی بوده که اعرابرا بفتح ممالک همجوار خود و داشته که اهم آنها از اینقرار است